

ضرورت راهبردی تعامل نظم حقوقی و تغییرات اجتماعی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۱۵

علی اکبر گرجی ازندریانی*

سید عبادالله جهان بین*

چکیده

نظم حقوقی تثبیت‌کننده انضباط اجتماعی، حافظ نظم موجود و سامان‌دهنده رفتار اجتماعی مردم است و تغییر اجتماعی مترادف با تغییر در الگوهای هنجاری و ارزشی جامعه است. در نسبت این دو، نظم حقوقی از یک منظر مانعی برای تغییر اجتماعی است و از منظری دیگر، با توجه به خصلت هنجاری و دستوری، قادر به تأثیرگذاری بر رفتار جامعه است و فرآیند تغییر باورداشت‌های جامعه را تکمیل می‌کند. تغییر اجتماعی نیز با ایجاد تحول در باورهای جامعه، می‌تواند نظم حقوقی را به چالش بگیرد و از سوی دیگر، برای تثبیت ارزش‌های جدید نیازمند کاربست ابزارهای نظم حقوقی است. بنابراین، از نظر نویسندگان این مقاله، تعامل این دو (نظم حقوقی و تغییر اجتماعی) در تضمین تعادل زندگی اجتماعی ضرورت دارد.

واژگان کلیدی: نظم حقوقی، تغییر، ثبات، قانون، انتظارات عمومی

Gorji110@yahoo.fr

* دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

ebadjahanbin@gmail.com

* دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)

فصلنامه مطالعات راهبردی ● سال نوزدهم ● شماره چهارم ● زمستان ۱۳۹۵ ● شماره مسلسل ۷۴

مقدمه

تغییر، لازمه حیات اجتماعی جامعه است و اگر جامعه رو به پویایی حرکت نکند، دچار میرایی خواهد شد. بنابراین، تغییر اجتماعی ضرورت اجتناب ناپذیر جامعه است و از طرفی در بستر همین جامعه، موانعی در راستای مخالفت با تغییر وجود دارد. اساساً حیات جامعه به پویایی، تحرک و نوآوری است و در کنار تغییرات، همواره اصول لایتغیر و ثابتی وجود دارد، چون جامعه در ذات خود برخی اصول و باورداشت‌های لایتغیر و در مقابل، برخی ارزش‌های متغیر دارد. از طرف دیگر، جامعه نیازمند ثبات رفتاری و هنجاری است و همین ثبات نیز می‌تواند تضمین‌گر پویایی و پیشرفت آن باشد. اما اگر جامعه بیش از حد بر ثبات رفتاری و هنجاری خود تأکید داشته باشد، تهدیدی برای پویایی آن خواهد بود و در مقابل، اگر جامعه بیش از حد در معرض تغییر باشد، نظم عمومی، اجتماعی و سیاسی جامعه دچار تزلزل می‌شود. بنابراین، جامعه نیاز به ابزاری دارد که بتواند در میانه «تغییر» و «ثبات» ایفای نقش کند و تنظیم‌گر این رابطه باشد. جامعه برای برخی از تغییرات خود و برای همراهی کلیت جامعه با تغییرات گسترده و نهادینه‌شده می‌تواند از ابزارهای نظم حقوقی استفاده کند و هم می‌تواند در جهت مهار و تحدید حرکت‌های اجتماعی ناهمگون و تهدیدکننده امنیت اجتماعی جامعه، از نظم حقوقی بهره گیرد.

از سوی دیگر، نظم حقوقی برای پذیرش عمومی در بستر جامعه نیازمند توجه به انتظارات عمومی و تغییرات درونی جامعه است. شاخصه تغییر اجتماعی، تحول در ساختارها و باورهای رسمی و مستقر در جامعه است و مشخصه نظم حقوقی، تثبیت باورها و ساختارهای موجود است. این دو مؤلفه در تعارض با یکدیگر هستند و این تعارض چالشی جدی برای جامعه محسوب می‌شود. چگونگی ارتباط این دو مقوله در ثبات و تحول جامعه نیازمند بحث و بررسی است، که دقت در این امر و یافتن نسبت شایسته برای رابطه میان تغییر اجتماعی و نظم حقوقی به تکامل حیات جامعه کمک خواهد کرد. یافتن پاسخ چگونگی رابطه و نقش‌آفرینی نظم حقوقی برای تثبیت نظم و پذیرش تغییرات اجتماعی محل تأمل است. اینکه آیا جامعه و تغییرات آن صرفاً باید به نظم حقوقی تمکین کند و یا نظم حقوقی باید به انتظارات عمومی و تحولات اجتماعی و سیاسی اعتماد نماید، برای انتظام اجتماعی و حقوقی جامعه موضوع مهمی

است. از این منظر، وجود رابطه منطقی مطلوب برای حل این تعارض ظاهری و تبدیل آن به همدلی در این نوشتار مدنظر است.

الف. نظم حقوقی

نظم حقوقی متشکل از مجموعه هنجارهای رسمی و مصوب است که انتظام‌بخش رفتار اجتماعی جامعه است. به تعبیری دیگر، نظم حقوقی «مجموعه‌ای از هنجارهایی است که در قانون اساسی و سایر قوانین و مقررات موجود برای تنظیم روابط و وضعیت‌های حقوقی هر جامعه انسانی وجود دارد و قوام جامعه به آن بستگی دارد» (ویژه، ۱۳۹۲: ۱۵۲). نظم حقوقی مجموعه‌ای مترکم^۱ و متکثر^۲ از قواعد کلی و شخصی است که تجویزکننده^۳ و کنترل‌کننده^۴ رفتار افراد است. به بیان دیگر، نظم حقوقی چگونگی رفتار را تبیین می‌کند. کلسن نظم حقوقی را به عنوان مجموعه‌ای از هنجارها و برداشت‌های مفهومی^۵ از مبانی ارزشی^۶ هنجارها می‌داند (Kelsen, 1982: 64). وی بر این باور است که هنجار حقوقی یک ارزش است، که منشأ خاص خود را دارد. کلسن نظم حقوقی را مفهوم ذهنی^۷ می‌داند که مبنای آن از نگرش هنجاری مثبتی که تفسیری از معنای عینی^۸ است، به عمل می‌آید (Kelsen, 1982: 65). از این منظر، آنچه را که از هنجارهای ارزشی جامعه به صورت رسمی پذیرفته شده و شکل قاعده گرفته، از انسجام و هماهنگی درونی برخوردار شده و از نگاه بیرونی دارای گرامر هنجاری دستوری است و با ضمانت اجرای بیرونی تقویت می‌گردد، به نظم حقوقی تعبیر می‌شود.

بنابراین، نظم حقوقی بر قواعدی شکلی استوار است که ارزش خود را از قدرت مؤسس می‌گیرد و متناظر با مجموعه مقرراتی است که قدرت عمومی به عنوان مقررات زندگی

-
1. Aggregate
 2. Plurality
 3. Prescribe
 4. Govern
 5. Considers The Question
 6. Validity
 7. Subjective Meaning
 8. Objective Meaning

اجتماعی تحمیل می‌کند. عنصر سازنده نظم حقوقی، هنجارهای حقوقی هستند، اما نگرش ارگانیک به این هنجارها در قالب مجموعه‌ای واحد و منسجم و واجد ارتباطات پیچیده است که مولد مفهومی به عنوان نظم حقوقی است.

۱. ویژگی‌های نظم حقوقی

با توجه به اینکه قانون و قاعده حقوقی مهم‌ترین عنصر مؤلفه نظم حقوقی است، ویژگی‌های نظم حقوقی را می‌توان همان ویژگی‌های ذاتی و عرضی قانون دانست.

۱-۱. ویژگی‌های بیرونی (عرضی)

قانون و نظم حقوقی مطلوب باید توانایی ترغیب و اقناع شهروندان را داشته باشد و مهم‌ترین ویژگی‌هایی که یک قانون را ترغیب‌کننده می‌سازد «پاسخگویی به نیازهای جامعه»، «تامین منفعت عمومی»، «منطبق با اخلاق»، «معطوف به آینده»، «کارآمدی» و «کامل بودن» است (راسخ، ۱۳۸۴: ۳۵ تا ۴۲). کارآیی و کامل بودن از جمله مهم‌ترین مؤلفه‌های بیرونی نظم حقوقی است. کارآیی یکی از عناصر مهم مشروعیت و مبنای نظم حقوقی است. کلسن بر اساس همین ویژگی است که نظم حقوقی را از دیگر نظم‌های هنجاری تفکیک می‌کند. در نگرش وی، نظم حقوقی نظم مبتنی بر الزام است، که برخی از رفتارهای انسانی را تجویز و برخی را منع می‌کند. در کارکرد نظم حقوقی باید تعامل دائمی با تابعان حقوق وجود داشته باشد. به بیانی دیگر، در تعامل دائمی با موقعیت‌های عینی تابعان حقوق است که نظم حقوقی واقعیت و تأثیر خویش را می‌یابد. به عبارتی دیگر، کارآیی نظم حقوقی در تعامل و رابطه با تابعان حقوقی مفهوم پیدا می‌کند (ویژه، ۱۳۹۲: ۱۵۲). در صورتی که قانون نتواند کارکرد و هدف نظم حقوقی را تأمین کند، مشکلی افزون بر دیگر مشکلات یک جامعه بی‌قانون خواهد بود.

بنابراین، کارآمدی (در بستر اجتماع) یکی از ویژگی‌های عمده نظم حقوقی محسوب می‌شود (راسخ، ۱۳۸۵: ۳۳). ویژگی بیرونی دیگر نظم حقوقی «کامل بودن» است. نظم حقوقی هنگامی کامل است که قاضی برای هر مورد بتواند به هنجاری در داخل نظم حقوقی استناد

کند. هنگامی که در نظم حقوقی هنجاری برای تطبیق موارد وجود نداشته باشد، دچار خلأ حقوقی است (ویژه، ۱۳۹۲: ۱۵۳).

۲-۱. ویژگی‌های درونی

منظور از ویژگی‌های درونی نظم حقوقی و قواعد حقوقی، آن دسته از وجوه ممیزه و عناصر مقوم است که بدون وجود آنان اساساً نظم حقوقی و قانون شکل نمی‌گیرد. مهم‌ترین ویژگی‌های درونی و ذاتی قواعد نظم حقوقی «الزام‌آوری»، «امری»، «علنی»، «انسجام»، «داشتن سلسله‌مراتب» و «مصوب مرجع ذی‌صلاح» است. انسجام^۱ نظم حقوقی به دلیل ویژگی‌هایی ایجاد می‌شود که آن نظم را با خارج از آن متمایز می‌سازد و نتیجه هویت مشترکی است که عناصر گوناگون متشکله نظم حقوقی را گرد هم می‌آورد. انسجام موجب می‌شود که هنجارهای موجود در نظم حقوقی با یکدیگر تعامل داشته باشند و با این تعامل، خلأهای نظم حقوقی را پر کنند. هر یک از قواعد یا هنجارها در هر یک از نظام‌های خاص حقوقی در صورتی معتبر تلقی می‌شوند که با سایر قواعد و هنجارهای آن نظام حقوقی تناسب داشته باشند یا مورد پذیرش مراجع قانونی قرار گرفته باشند و یا اینکه شهروندان از آن تبعیت کرده باشند (ابدالی، ۱۳۸۹: ۵).

اتحاد مثبت درونی یکی از مبانی حاکم بر نظم حقوقی است. همین منطق، ساختار نظم حقوقی را که به «خرد حقوقی»^۲ مشهور است، شکل می‌دهد و همچون موتوری شتاب‌دهنده و با رویه‌ای منسجم، غایت نظم حقوقی را مشخص می‌کند (ویژه، ۱۳۹۲: ۱۵۶). اصل سلسله‌مراتب هنجارها از مشترکات ذاتی نظم حقوقی است. سازمان به گونه‌ای طبیعی نظم می‌آفریند، بدین معنا که عناصر متشکله نظام را زیر نظر قواعدی خاص قرار می‌دهد، ولی در عین حال سازمان یک نظام مبتنی بر تفاوت میان عناصر آن سازمان است. در این مفهوم، تمامی نظام‌ها در عین تفرق، واجد سلسله‌مراتب درونی هستند. در واقع، سلسله‌مراتب به نظم حقوقی مربوط می‌شود، که آن نیز به نوبه خود در درون نظام حقوقی تعریف می‌شود و هنجار بیرون از

1. Cohérence

2. Raison juridique

سلسله‌مراتب وجود ندارد (ترویه، ۱۳۸۶: ۱۰۲). سلسله‌مراتب در نظم حقوقی بدین معناست که کلیه هنجارهای موجود در نظم حقوقی بر اساس نظم خاصی سازمان یافته‌اند، بدین صورت که برخی از برخی دیگر تبعیت می‌کنند. هر هنجار فرودین اعتبار خود را از هنجار فرازین می‌گیرد و در واقع شرط اعتبار هنجار فرودین، اعتبار هنجار فرازین است.

مؤلفه دیگر هنجارهای نظم حقوقی، مصوب‌شدن توسط مراجع ذی‌صلاح است که همین امر از جمله تفاوت‌های آن با هنجارهای نظم اجتماعی است که بداهتاً و به صورت رسمی مرجع پیدایش و خلق آن‌ها مشخص نیست و باید به صورت غیررسمی و گاهی نامشخص آن‌ها را یافت. در اجتماع، کلیه افراد ظرفیت قاعده و هنجارسازی را دارند، در حالی که در بستر نظم حقوقی چنین نیست و نهادهای رسمی برای این امر پیش‌بینی شده است و حیطه صلاحیت نهادها نیز به صورت مشخص تبیین شده است (نورایی، ۱۳۹۲: ۴). بنابراین، مرجع وضع قواعد نظم حقوقی به صورت رسمی مشخص می‌شوند. در بستر نظم حقوقی، تعدد مراجع تصمیم‌ساز، قاعده‌گذار و هنجارساز به مراتب از مراجع هنجارساز در نظم اجتماعی کمتر است.

۲. اقسام نظم حقوقی

حقوق و جامعه‌شناسی به عنوان رشته‌هایی از علوم اجتماعی همواره باید به دو مقوله «ثبات» و «تغییر» توجه داشته باشند و در میان این دو امر، تجمیع مناسبی از «ثبات» و «تحول» را جستجو کنند. این امر در جامعه‌شناسی بهتر تبیین شده است. اساساً در نگرش کنت^۱، جامعه‌شناسی به دو بخش استاتیک^۲ و دینامیک^۳ تقسیم شده است و با نگرش بر این تفکیک استوار می‌گردد.^۴ از این منظر، حقوق نیز نمی‌تواند خود را بی‌نیاز از تغییرات اجتماعی بداند و از سوی دیگر،

1. Auguste Comte
2. Static Sociology
3. Dynamic Sociology

۴. موضوع مورد مطالعه جامعه‌شناسی استاتیک، نظم حاکم بر جامعه است؛ یعنی شیوه‌ای که بر اساس آن افراد یک جامعه در بین خود نوعی تفاهم به وجود می‌آورند که در حقیقت ضامن وجود و ادامه حیات و عمل‌کرد آن جامعه است یا به عبارتی، اساس و بنیاد سازمان‌ها و اعمال اجتماعی است. برعکس، موضوع جامعه‌شناسی دینامیک، پیشرفت و توسعه است. نک: گی‌روشه، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، نشر نی، چاپ هجدهم، ۱۳۸۵، صص ۱۹-۱۶

خود را ضامن نظم و بقاء انضباط اجتماعی می‌داند. بنابراین، نظم حقوقی در هر جامعه‌ای ضمن توجه به ثبات باید به تغییرات اجتماعی واکنش نشان دهد و پویایی خود را حفظ نماید. در نظم حقوقی، اتحاد و انسجام مجموعه هنجاری اهمیت دارد. در هر نظم حقوقی اصلی متحدکننده وجود دارد که عمل کرد تمامی هنجارهای حقوقی را در آن نظم تعیین می‌نماید و در واقع نوعی یکپارچگی میان آن‌ها ایجاد می‌کند. شاید در توجیه همین اتحاد است که کلسن دو نوع ممکن از نظم حقوقی ایستا^۱ و پایا^۲ را با توجه به ارتباط هنجارهای حقوقی با یکدیگر (روابط بین هنجارهای فرازین و فرودین) مطرح کرده است.

۲-۱. نظم حقوقی ایستا

در جامعه‌شناسی ایستا، تحلیل دگرگونی‌های اجتماعی مدنظر قرار نمی‌گیرند و بر عدم تغییر در باورها و هنجارهای اجتماعی تأکید می‌شود. در واقع، تلاش بر آن است که تغییر در هنجارهای اجتماعی کنترل شود و چنین تغییراتی، نابهنجاری قلمداد می‌شود (توسلی، ۱۳۸۳: ۲۲ تا ۲۳). در نظم حقوقی ایستا «هنجارهای حقوقی در یک نظام سلسله‌مراتبی از کلی^۳ به جزئی^۴ با ارزش‌های نامتساوی شکل می‌گیرند. هر هنجار جدید با یک رابطه عقلانی^۵ از هنجار مافوق مشتق می‌شود. رابطه میان هنجارها رابطه‌ای منطقی^۶ است. برخی بر این باورند که هنجارهای حقوقی مثبت^۷ حاکی از نظم حقوقی ایستاتیک هستند» (Stewart, 1991: 287). در نگرش حقوقی مبتنی بر ثبات و عدم تغییر و التزام عملی شهروندان به قواعد حقوقی و عدم اجازه بر تخطی از آن‌ها و تلاش بر توجیه نظری در نقد و تنقیح آن‌ها نیز تغییرات اجتماعی و مطالبات جدید چندان محل توجه نیست. در این نگرش از نظم حقوقی، اتحاد آن اهمیت فراوان دارد. با لحاظ این رویکرد در هر نظم حقوقی، اصلی متحدکننده وجود دارد که عمل کرد تمامی هنجارهای حقوقی را در آن نظم تعیین می‌کند و در واقع نوعی یکپارچگی میان آن‌ها ایجاد

-
1. static
 2. dynamic
 3. general
 4. particular
 5. intellectual operation
 6. logical
 7. positive legal norms

می‌نماید (ویژه، ۱۳۹۲: ۱۵۳). در این رویکرد، قدرت انعطاف و بازنگری در مقررات کاهش می‌یابد و بر ثبات مقررات سابق تأکید می‌شود. بدیهی است که این نگرش به بُعد کارآمدی قواعد چندان التفاتی ندارد.

۲-۲. نظم حقوقی پویا

در جامعه‌شناسی پویا، نظم اجتماعی بر مبنای تغییر و تحول پلکانی و مرحله‌ای باورهای جامعه شکل می‌گیرد. جامعه‌شناسی پویا، حرکت، تحول و دگرگونی‌های اجتماعی و علل و نتایج و آثار آن‌ها را در طول زمان مورد مطالعه قرار می‌دهد و یکی از جالب‌ترین و مهم‌ترین مباحث علوم اجتماعی شناخته می‌شود. جامعه‌شناسان سعی دارند که بر اساس ضوابطی مراحل تحول و دگرگونی جوامع را بیان کنند. آن‌ها معتقدند همان‌طور که کوه‌ها و پستی و بلندی‌ها و رخسار زمین تغییر شکل می‌دهد، جوامع نیز در طی قرون هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی تغییر می‌یابند و متحول می‌شوند. نظم حقوقی پویا مدلی از نظم حقوقی مرحله‌ای و پلکانی است، که در آن «قوانین مادر از انعطاف بیشتری در بازنگری و اصلاح برخوردارند و قانون اساسی و سایر اصول حقوقی بسیار کلی و مجمل بیان شده‌اند و به تبع آن، به نهادهای قانون‌گذار و اجرایی توصیه می‌شود که مقررات کمتری^۱ را وضع و مدنظر قرار دهند» (Stewart, 1991: 287).

ب. تغییر اجتماعی

اثبات‌گرایان بر این باورند که جوامع در سیر تکاملی خود، از مرحله‌ای به مرحله دیگر گذار می‌کنند و هر مرحله تاریخی در قیاس با مرحله ماقبل خود، مرحله‌ای کامل‌تر و پیشرفته‌تر قلمداد می‌شود. تغییر اجتماعی «به ترتیبی از روش‌های اصولی که مردم یک جامعه نسبت به همدیگر در مسایل مربوط به دولت، اقتصاد، مذهب و زندگی خانوادگی و دیگر روابط بنیادین بشری اعمال می‌کنند، اطلاق می‌شود» (Naget, 1970: 8). «مور»^۲ تغییر اجتماعی را مترادف با

1. lesser regulations

2. Wilbert E. Moore

تغییر در الگوهای رفتاری و فرهنگی که شامل هنجارها و ارزش‌هاست، می‌داند (مور، ۱۳۸۱: ۳). «گیدنز»^۱ تغییر اجتماعی را متناظر با تغییر در نهادهای اجتماعی جامعه در دوره زمانی معین می‌داند (گیدنز، ۱۳۷۷: ۶۸۲). این دو تعریف با یکدیگر تناظر دارند. نهاد، سازوکار نظم اجتماعی است که الگوساز رفتار گروه‌های انسانی است و لذا تغییر اجتماعی را با تغییر در رفتار اکثریت اعضای جامعه محقق می‌کند. از منظر «گی‌روشه»^۲ تغییر اجتماعی عبارت است از تغییری قابل رویت و بررسی در طول زمان به صورتی که موقتی و کم دوام نباشد، بر ساخت یا وظایف سازمان اجتماعی یک جامعه اثر بگذارد و جریان تاریخ آن را دگرگون کند. وی تغییر اجتماعی را محدود به یک محیط جغرافیایی و اجتماعی معین می‌داند (گی‌روشه، ۱۳۸۵: ۲۶). بسیاری از جامعه‌شناسان در باب تغییر اجتماعی به تغییر ساختاری^۳ و تغییر روابط میان مؤلفه‌های اصلی جامعه توجه دارند. «مک‌یونیس»^۴ تغییر اجتماعی را تحول در سازمان جامعه و الگوهای اندیشه و رفتار می‌داند و «پرسل»^۵، «ریتز»^۶ و «فارلی»^۷ تغییر اجتماعی را متناظر با تغییر در روابط افراد و گروه‌ها که منجر به اصلاح و تحول در جامعه به شیوه سازمان‌یافته شود و نهادها و ساختارهای اجتماعی را تغییر دهد، تعبیر می‌کنند (غفاری، ۱۳۸۸: ۱۹-۲۰).

۱. ویژگی‌های تغییر اجتماعی

درک کلیه جزئیات و ماهیت تغییر اجتماعی دشوار است. تغییر اجتماعی لزوماً پدیده‌ای جمعی است که باید بخش مهمی از جامعه را در برگیرد و شرایط، شکل زندگی یا زمینه فکری بخش وسیعی از جامعه را دگرگون کند. تغییر اجتماعی باید تغییری ساختی باشد و برای آنکه تغییر اجتماعی واقعاً در قالب تغییر ساختی ظهور یابد، باید مداوم و استوار باشد (گی‌روشه، ۱۳۸۵: ۲۹). به عنوان نمونه، رویدادهایی که محصول تغییر اجتماعی هستند، بر تغییرات خود مداومت دارند و سازمان اجتماعی و سیاسی جامعه را دگرگون می‌کنند، اما رویدادهای سطحی چندان

-
1. Anthony Giddens
 2. Gay Roshe
 3. Structural
 4. John Macionis
 5. Persel
 6. George Ritzer
 7. John E. Farley

ظرفیت دگرگونی سازمان‌های رسمی و غیررسمی جامعه را ندارند. البته باید توجه داشت که تغییرات اجتماعی به دو دسته کلی و جزئی تقسیم می‌شوند. تغییر جزئی که در بخشی از نظام صورت می‌گیرد؛ مانند تغییر در مالکیت خصوصی و یا اصلاحات در خدمات اجتماعی برای اقشار کم درآمد. اما تغییر کلی به دگرگونی‌هایی (همچون انقلاب) اطلاق می‌شود که در کل نظام اجتماعی (رسمی و غیررسمی) صورت می‌گیرد. برای این فرآیند اجتماعی مشخصه‌هایی از جمله «تعامل مجموعه‌ای از عوامل»، «زمان‌مندی» و «تأثیرپذیری از عوامل فرهنگی، اجتماعی و محیطی» لحاظ شده است، که در صورت‌های مختلفی همچون تغییرات «درون‌زا»، «برون‌زا»، «ترکیبی»، «با برنامه»، «بدون برنامه» و ... تحقق می‌یابند (غفاری، ۱۳۸۸: ۲۸).

۲. اقسام تغییر اجتماعی

تغییر اجتماعی از منظرهای گوناگون مورد مطالعه قرار گرفته است و به فراخور زاویه نگرش به مسئله تغییر، دسته‌بندی‌های متفاوتی از آن ارائه شده است. پارسونز^۱ بر مبنای دامنه عمل، تغییر اجتماعی را به دو دسته تقسیم کرده است: «تغییراتی که در سیستم‌های خرد صورت می‌پذیرد و تغییر ساختی که نیروی مؤثر در تغییر آن به اندازه‌ای وسیع است که باعث دگرگونی جامعه می‌شود» (همیلتون، ۱۳۷۹: ۲۳-۲۱). برخلاف پارسونز که تغییر اجتماعی را مجزا و دو قسمی می‌بیند، اسپنسر^۲ به نظریه خطی تغییرات اجتماعی باور دارد و تغییر را متناظر با تکامل می‌داند. وی «بر تکامل اجتماعی تأکید دارد و تغییر اجتماعی را تدریجی و تراکمی (تکامل در برابر انقلاب) و ناشی از درون (درون‌زا در برابر برون‌زا) می‌داند» (برک، ۱۳۸۱: ۱۶۵).

با توجه به نحوه اثرپذیری عوامل مربوط به تغییر، طبقه‌بندی‌های خاصی از آن ارائه می‌شود. بعضی نحوه اقدام و عمل تغییرات اجتماعی را مبنای امر قرار داده و برخی دیگر با نگاه ماهیتی، آن را با رویدادهای اجتماعی نسبت‌سنجی می‌کنند. در پرتو این تقسیمات، چه با نظریه خطی - تکاملی (همچون اسپنسر) و چه از منظر نظریه‌های دورانی تغییر اجتماعی مدنظر

1. Talcott Parsons (1902-1979)
2. Herbert Spencer (1820-1903)

قرار داده شود، تغییر اجتماعی مبتنی بر ساخت^۱ در تطبیق با تحولات سیاسی و اجتماعی کاربرد بیشتری دارد. در تغییر روبنایی که اصلاح باورها به صورت ذاتی و یا اکتسابی صورت می‌پذیرد، برای تحقق بیرونی و نظام‌مند نیاز به تغییر در برخی از ساختارهای سیاسی و حقوقی است که اگر هم‌زمان با این تغییرات محقق شوند، اصلاح اجتماعی- سیاسی صورت می‌گیرد و اگر تغییر به دلایلی زیربنایی باشد، انقلاب در باورها، ارزش‌ها و نگرش‌ها را در پی دارد، که نیازمند انقلاب در ساختارهای رسمی است. در این صورت، نتیجه تغییر اجتماعی زیربنایی، متناظر با انقلاب اجتماعی و نهایتاً منجر به انقلاب سیاسی می‌شود.

ج. رابطه حقوق و تغییرات اجتماعی

حقوق و جامعه‌شناسی از نظر قلمرو، معطوف به جامعه هستند، ولی از منظر روش و اهداف با یکدیگر متفاوتند. جامعه‌شناسی و حقوق «با ماهیت اقتدار مشروع و سازکارهای کنترل اجتماعی، بیان اجتماعی وفاداری به اصول حقوق اساسی، پیدایش حقوق مدنی و رابطه قلمروهای عمومی و خصوصی حقوق سروکار دارند و آن‌ها را مطالعه می‌کنند. از منظر جامعه‌شناختی، حقوق را می‌توان هم به عنوان رشته‌ای علمی و هم به عنوان سازکار نظم اجتماعی مورد توجه قرار داد» (علیزاده، ۱۳۸۷: ۴۰-۳۸). در رابطه حقوق و جامعه و نسبت تقدم و تأخر نظم حقوقی و تغییرات اجتماعی، دو رویکرد عمده وجود دارد. برخی اعتقاد دارند «حقوق نیروی محرکه‌ای برای تغییرات اجتماعی است و آشکارا، هم به عنوان علت و هم به عنوان اثر و معلول در تغییرات اجتماعی دخیل است.^۲ این نظریه، حقوق را فرآورده فشارهای عمومی اجتماعی می‌داند که در کنار این فشارها حرکت نموده و در زوایای مختلف جامعه متقابلاً تأثیر می‌گذارد (سماواتی، ۱۳۷۵: ۲۰۳-۲۰۲). برخی دیگر باور دارند که حقوق باید در نسبت با جامعه‌شناسی و اجتماع، پیرو باشد و شأن پیشرو برای آن قائل نیستند.

۱. تغییر اجتماعی مبتنی بر ساخت (structure)، تغییری زیربنایی (بنیادین) است که کلیت ساخت جامعه را دگرگون می‌کند، الگو و صورت‌های اجتماعی و فرهنگی جدید را جایگزین باورهای سابق می‌کند و بر عکس تغییر اجتماعی روبنایی، نوعی اصلاح در جامعه است که بدون تغییر عمده در ماهیت و بنیاد ساختار اجتماعی، بخش‌هایی از جامعه را تغییر می‌دهد.

۲. این نگرش، طرفدار نظریه اجتماعی حقوق است.

از این منظر، «بتام»^۱ در آغاز صنعتی شدن و شهرنشینی در اروپا، انتظار داشت که اصلاحات قانونی^۲ به نیازهای اجتماعی جدید برای تغییر در ساختار جامعه پاسخ سریع دهد. با این حال، ساوینی^۳ معتقد بود که صرفاً توسعه کامل آداب و رسوم توسعه یافته و مورد پسند مردم^۴ می تواند مبنایی برای تغییر حقوقی^۵ باشد. عادات و اعتقادات مردم، پیش از انعکاس تغییرات حقوقی، تدوین گر آداب و رسوم^۶ ملی و نه جهانی هستند (Vago, 2012: 310).^۷ بدیهی است هر دو نگرش مذکور، به صورت نسبی مورد پذیرش است؛ هم حقوق می تواند نیروی محرکه و اثرگذار بر جامعه باشد و رفتار اجتماع را سامان دهد و هم تغییرات اجتماعی می تواند نیروی محرکه ای برای تغییرات و اصلاحات در نظم حقوقی مستقر باشد. گویی که تغییرات خودخواسته نظم حقوقی (اصلاحات و بازنگری در مقررات)، پاسخ به انتظارات جامعه در شکل نرم و تحولات ناخواسته و عمیق نظم حقوقی (انقلاب حقوقی) - در شکل سخت - نتیجه مطالبات و تغییرات اساسی در نگرش جامعه است.

در خصوص رابطه تغییرات اجتماعی و حقوق، واگو از زاویه ای دیگر با تعبیری دیگر دو دیدگاه را مطرح نظر دارد؛ «دیدگاه اول حقوق را با حس عدالت خواهی^۸ و احساسات اخلاقی جامعه (جمعیت/ مردم) مرتبط می داند و بر این باور است که قانون گذاری^۹ تنها می تواند با ارتباط نزدیک با هنجارهای اجتماعی غالب، به نتایجی دست یابد. دیدگاه دوم، حقوق و به ویژه قانون گذاری را به مثابه وسیله نقلیه ای می داند که از طریق آن تحول اجتماعی^{۱۰} برنامه ریزی و

1. Jeremy Bentham

2. legal reforms

3. fredrich Karl Von Savigny

4. developed popular customs

5. legal change

6. codifications of customs

۷. برای نمونه، به طور کلی، جامعه شهری و صنعتی قانونمند، نقش مهم تری در تغییرات اجتماعی منجر به تغییر حقوقی دارد و بالعکس، جوامع سنتی یا با تفکر سنتی، نقش کمتری در این امر دارند. روابط فراخانوادگی، شهرنشینی با آپارتمان های کوچک و شرایط شلوغ در مقایسه با خانواده های کوچک در محیط های غیر شهری، منجر به نوعی از تغییرات اجتماعی می شود که به ایجاد قوانین امنیت اجتماعی کمک کرده و به نوبه خود تغییرات در نیروی کار و در نهادهای اجتماعی برای سالمندان را ایجاد می کند.

8. sense of justice

9. legislation

10. social evolution

از آن نتایجی حاصل می‌شود (Vago, 2012: 310). این نگرش نیز بر نسبت دوسویه تغییرات اجتماعی و نظم حقوقی صحنه می‌گذارد و قانون‌گذاری را با هنجارهای نوپدید جامعه مرتبط می‌داند. از سوی دیگر، نظم حقوقی را ابزاری در خدمت تحول اجتماعی محسوب می‌کند؛ با این تفاوت که واگو تغییرات اجتماعی جامعه را ارزش‌گذاری می‌کند و حقوق را در خدمت باورهای اخلاقی عدالت‌خواهانه جامعه می‌خواهد.

د. تأثیر تغییرات اجتماعی بر تحول حقوقی

موضوع رابطه (نسبت) میان قانون و تغییرات اجتماعی و تأثیراتی که حقوق را جامعه‌پذیر می‌کند، از مباحث محل توجه است. تغییر در قواعد نظم حقوقی، منشأ اجتماعی و بیرونی دارد. به عبارتی این تغییر، ضرورت درونی نظم حقوقی نیست، بلکه در پاسخ به نیازهای جامعه است. البته تغییر در مقررات نیز شاید بر اثر تغییر تدریجی و داوطلبانه در ارزش‌ها و نگرش‌های جامعه اتفاق بیفتد. به باور منتسکیو «هر قانونی را باید با توجه به پیشینه آن و اوضاع و شرایط پیرامونی آن بررسی کرد. اگر قانونی با چارچوب‌های اجتماعی و تاریخی جامعه سازگار باشد، قانونی خوب است» (Vago, 2000: 43). بنابراین، قانونی که از مطلوبیت اجتماعی برخوردار نباشد، دوام نظم حقوقی را تهدید می‌کند و نظم حقوقی باید هنجارهای خود را بر این اساس تنظیم نماید. از این منظر، نظام‌های حقوقی فراوانی بوده‌اند که پس از پیدایش به علت عدم قابلیت سازگاری با تحولات اجتماعی، مسیر افول را طی کرده‌اند.

در واقع، دگرگونی‌ها و تحولات اجتماعی چنان سریع و گسترده است که «هیچ نهاد اجتماعی، حتی قوانین و مقررات حقوقی نیز نمی‌توانند خود را به یک سو بکشند. در نتیجه، حقوق ناچار است با این تحولات و دگرگونی‌ها همگام گردد و یا دست کم چون سایه‌ای آن را تعقیب کند (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۶۴-۶۳). حقوق یکی از امور اجتماعی است که بدون در نظر گرفتن اجتماع و عوامل فعال در آن، نمی‌توان آن را مورد بررسی و دقت جامعه‌شناسانه قرار داد، زیرا حقوق از درون اجتماع و ارزش‌های موجود در آن سرچشمه

می‌گیرد. هنری لوی برول^۱ بر این باور است که «حقوق، اجتماعی‌ترین امر اجتماعی است و بیش از مذهب و زبان و هنر، سرشت نهانی گروه‌های اجتماعی را نشان می‌دهد» (لوی برول، ۱۳۷۶: ۹۳). حقوق بیان‌گر اراده هیأت اجتماعی است. از این رو، به هر شکلی بر جامعه اثر بگذارد، به همان شکل نیز اراده هیأت اجتماعی بر آن تأثیر می‌گذارد. دقت در عوامل گوناگون مؤثر بر حقوق لازم است. در این کار، ابتدا باید دقت کرد که این عوامل چگونه تأثیر می‌گذارند. عوامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را می‌توان از یکدیگر متمایز کرد. باید دانست که حقوق همان نظم اجتماعی است که ناشی از اراده جمعی است و لذا باید در پی اجتماعی‌شدن قواعد حقوق بود؛ تا مقررات و قواعد حقوقی بر روابط میان افراد در اجتماع حاکم شوند. بنابراین، عدم باور شهروندان به قواعد حقوقی، اجتماعی‌شدن قواعد حقوقی را دشوار می‌کند. بدون فرایند اجتماعی‌شدن، انسان‌ها قادر نخواهند بود ساده‌ترین رفتار را که مورد پذیرش جامعه است، انجام دهند. از این رو، لازم است توقعات رفتاری نظم حقوقی، اجتماع‌پذیر شده و با فشار درونی نیز همراه شوند. برای رسیدن به جامعه‌پذیری حقوق، شیوه‌ها و مراحل متفاوتی وجود دارد که نخستین آن‌ها، درونی‌کردن هنجارهاست. در چنین شرایطی است «که هم فرد خود را بخشی از جامعه حقوقی می‌داند و هم سازمان حقوقی، افراد را عضوی از خود دیده و از آن‌ها حمایت می‌کند»^۲. بنابراین، در این صورت، آمیختگی فشار بیرون و باور درون بر پذیرش عمومی قواعد حقوقی مؤثر خواهد بود.

ه. محدودیت‌های حقوقی و تغییرات اجتماعی

برای کلیه شهروندان، قانون مسیر اجباری^۳ است که می‌بایست به آن تن دهند و این امر باعث می‌شود که قواعد حقوقی مانع از انحراف و تغییر در رفتار اجتماع شود. از آنجایی که تعداد

1. Henri Lévy-Bruhl

۲. نظریات فقهی (به عنوان قانون دین) نیز در مسیر زمان با تحولات اجتماعی به سه صورت قابل تغییر هستند: ۱. تغییر حکم واقعی؛ ۲. تغییر اجتهادی یا تغییر حکم شرعی ظاهری؛ ۳. تغییر حکومتی (تغییر احکام حکومتی). هر کدام از این سه مورد خود شقوق متفاوت دیگری نیز دارند. نک: اراکی، محسن، نقش تحولات اجتماعی در نظریات فقهی، مجله حکومت اسلامی، شماره ۱۹، بهار ۱۳۸۰، صص ۱۳۶-۱۲۵

3. coercive

کمی از مردم مستقیماً در فرآیند قانون‌گذاری و تدوین قوانین نقش دارند «یکی از محدودیت‌های قانون به عنوان ابزار تغییر اجتماعی، امکان غلبه تضادها بر منافع است. برخی دیگر از محدودیت‌های تاثیر حقوق بر تغییرات اجتماعی شامل برداشت‌های مختلف حقوقی و برتری‌های اخلاقی و ارزشی است. کمبود منافع باعث تضادهای اجتماعی می‌شود، به گونه‌ای که ماکس وبر و کارل مارکس بسیاری از قوانین را برای حراست از منافع اقتصادی^۱ دانسته‌اند» (صانعی، ۲۵۳۵: ۱۱۷). درور^۲ باور دارد که حقوق ابزار سیاست^۳ است. وی مدعی است که «حقوق و قوانین به تنهایی نمی‌توانند باعث تغییرات اجتماعی شوند، اما یکی از ابزارهایی است که باید در برنامه سیاست‌گذاری مورد توجه قرار گیرد. به عنوان مثال، در صورت بروز برخی مشکلات اجتماعی همچون روابط نژادی^۴، قوانین می‌توانند نقش مؤثری را در سیاست‌گذاری‌ها داشته باشند (Vago, 2012: 326 & 327).

البته در تفکیک فرآیند تغییر اجتماعی و تغییر حقوقی، نباید فراموش کرد که قانون برآمده از بخشی از فرآیندهای اجتماعی^۵ است. علاوه بر این «جامعه‌شناسان اذعان دارند که مجموعه‌ای از قواعد، سلوک اخلاقی^۶، عرف^۷، رسوم و آداب معاشرت^۸ غالباً به نحو خودکار و غیررسمی^۹ به تصویب می‌رسند و در حالت عادی و معمولی به صورت مجموعه مقررات در می‌آیند (Seker, 2002: 93). گاهی نیز مقررات حقوقی، ظرفیت تغییر آداب و رسوم جامعه را تحدید و به صورت خودکار عرصه تطور جامعه را تنگ می‌کند. فرآیند تقابل میان نظریه‌های حقوقی و تحولات اجتماعی از مسائل بنیادین فلسفه حقوق است «حقوقی که هم‌تراز قوانین طبیعی محسوب شده و تغییرناپذیر به‌شمار می‌آید و البته گاهی آثار تحولات اجتماعی چنان ژرف است که مفاهیم و نهادهای قانونی را دگرگون ساخته و ضرورت وضع قوانین بدیع را محسوس

-
1. economic interests
 2. Yehezkel Dror
 3. policy instrument
 4. race relations
 5. social process
 6. conduct morality
 7. custom
 8. etiquette
 9. informal

می‌نماید (محقق داماد، ۱۳۷۴: ۸۰). اصولاً باید تغییرات حقوقی و تغییرات اجتماعی در نسبت دو سویه با یکدیگر باشند، ولی به علت جنس مفاهیم حقوقی و با توجه به زمان‌بر بودن شکل‌گیری مفاهیم حقوقی، تغییرات حقوقی دیرپاتر از تحولات اجتماعی خود را نشان می‌دهند. همین تأخیر در انعطاف قواعد حقوقی، در مرحله نخست موانعی برای تغییرات اجتماعی ایجاد می‌کند؛ چون اصولاً ابزارهای حقوقی (قوانین، مقررات و ...) همواره در پی ثبات و تثبیت وضعیت مطلوب‌اند، در حالی که تغییرات اجتماعی و حرکت‌های جنبشی در پی ایجاد وضع جدید و ایده‌آل هستند.

و. نسبت تغییرات اجتماعی و نظم حقوقی

مشخصه اصلی تغییرات اجتماعی و نظم حقوقی، تغییر و ثبات است که هر کدام در نوع خود می‌توانند موتور محرکه دیگری باشند. تغییرات اجتماعی با دو رویکرد بنیادی و اصلاحی می‌تواند منجر به تغییر مقررات شوند و قوانین نیز می‌توانند بر تغییرات در اجتماع اثرگذاری داشته باشند. کلیه این فرآیندها باید درصدد تنظیم مقررات و انتظارات عمومی جامعه باشند.

۱. تغییرات اجتماعی مقدمه تغییرات قانونی

قانون برای انتظام امور اجتماع وضع می‌شود و انعکاس روح اجتماعی جامعه است که به صورت قاعده الزام‌آور بیرونی نمود پیدا می‌کند. منشأ شکل‌گیری این قواعد باید در ساحت کلی اجتماع باشد. ساوینی عقیده داشت «فقط آن زمان که یک عرف معمول به طور کامل گسترش پیدا کند، قانون‌گذار باید مبادرت به وضع قانون بر مبنای این عرف نماید. مارکسیت‌های سنتی نیز باور داشتند که حقوق یک اثر است، نه یک مؤثر و نقش معلول را بازی می‌کند» (سماواتی، ۱۳۷۵: ۲۰۲). نظریه اجتماعی کلاسیک دورکیم، حقوق و اخلاق را جدانشدنی می‌داند. از نظر وی «اخلاق، روح قانون است. چون وی اخلاق را مبنای ساختار هنجاری جامعه می‌داند، ادعا دارد که در نظریه اجتماعی‌اش، ماهیت، اثربخشی و اقتدار قانون در ساختارهای اخلاقی برخاسته از جامعه تحقق می‌یابد» (Sarat, 2007: 23). در یک چارچوب نظری، تغییر اجتماعی آرام و آهسته اتفاق می‌افتد تا عرف را منبع اصلی حقوق سازد

و بدین صورت حقوق می‌تواند قرن‌ها به تغییر اجتماعی پاسخ دهد. امروزه تغییرات اجتماعی به این سمت گرایش یافته است که فرضیات برای مدت کمی نیز معتبر نخواهند بود. ظهور خطرات جدید به عنوان نتیجه‌ای از تحلیل کارکردهای خانواده، از جمله عمل‌کرد حفاظتی بوده که به نوآوری‌های حقوقی مشخصی^۱ برای محافظت از فرد در جامعه مدرن منجر شد» (Vago, 2012: 312)^۲. بنابراین، تعامل نظم حقوقی با عرف، تضمین‌گر حیات آن است و تغییرات اجتماعی، مقدمه خلق قواعد حقوقی خواهد بود. از منظری دیگر «تغییر در حقوق^۳ نیز ممکن است بر اثر تغییر داوطلبانه و تدریجی در ارزش‌ها و نگرش جامعه باشد.^۴ تغییرات در شرایط اجتماعی، ارزش‌های فن‌آوری نوین و نگرش‌ها، ممکن است تغییرات حقوقی را در پی داشته باشد. در چنین مواردی، قانون، واکنش‌پذیر^۵ و دنباله‌رو تغییر اجتماعی است. در هر صورت، تغییر در قوانین و نظام حقوقی، یکی از پاسخ‌های بی‌شمار به تغییر اجتماعی است. علاوه بر این، قوانین هم می‌توانند از تغییرات اجتماعی تأثیر بپذیرند و هم می‌توانند فعال^۶ بوده و بر تغییرات اجتماعی تأثیرگذار باشند» (Vago, 2012: 314). در این حالت، تغییر اجتماعی آگاهانه و مشهودتر از حالت پیش است، که به لحاظ کارکردی با یکدیگر تفاوتی ندارند و باید به تبع آن، تغییرات قانونی در پاسخ به این تغییرات اجتماعی حادث شود.

۲. تغییر قانون مقدمه تغییر اجتماعی

به طور کلی روابط اجتماعی و ساختار متشکله جامعه، به عنوان نظریه اجتماعی^۷ بررسی می‌شوند. حقوق مدرن به عنوان یک سیستم گسترده اجتماعی در صدد تبیین و تنظیم مقررات (مقررات‌گذاری)^۸ از این روابط و ساختارهاست. به عبارت دیگر، حقوق و نظریه اجتماعی در توصیف جامعه مدرن رقابت دارند. اما حقوق می‌تواند در بستر نظریه اجتماعی به عنوان یک

1. Legal innovations

۲. برای مثال، مقررات خسارت کارگران، بیمه بیکاری و حقوق بازنشستگی سالمندان از این نمونه هستند.

3. Change in law

۴. برای نمونه، شاید مردم فکر کنند که فقر بد است و باید قوانینی برای کاهش آن وضع کرد.

5. Reactive

6. Proactive

7. social theory

8. regulation

نمونه ساختاری مشخص و الگوی بنیادین در جامعه عمل کند» (Sarat, 2007: 16). حقوق و نهادهای قانونی با تأثیر گذاشتن بر منافع موافقان و مخالفان تغییر با به رسمیت شناختن، تشویق کردن یا منع برخی امور، می‌توانند نقشی حیاتی در تغییرات اجتماعی داشته باشند. در این رهگذر نقش قوانین مصوب، بنیادین است (سماواتی، ۱۳۷۵: ۲۰۶). از این منظر، می‌توان گفت که تبدیل «رم» از جمهوری به امپراطوری امکان‌پذیر نبود، مگر با استفاده از فرمان صریح قانونی. حقوق (قانون) به دور از انعکاسی که از واقعیت اجتماع دارد، یک ابزار قدرتمندی است که حاکی از شکل و ماهیت جامعه است.

به‌عنوان نمونه، اتحاد جماهیر شوروی موفق شد با قانون، تغییرات زیادی در جامعه بوجود آورد. در اسپانیا قانون برای اصلاح روابط کار و کشاوری به کار بسته شد و چین نیز تا حدودی از طریق قانون، رشد جمعیت را مدیریت کرد و به عنوان یک نتیجه از توسعه نوسازی و اقتصادی مورد استفاده قرار داد (Vago, 2012: 315-316).

حقوق از طریق پاسخگویی اداری و تقنینی به ایده‌ها و شرایط اجتماعی جدید، بازخوانی و تفسیر قضایی^۱ از قانون اساسی و نیز با رویه‌های قضایی، مجموعه‌ای عمده برای تغییر اجتماعی محسوب می‌شود.^۲ تلاش برای تغییر اجتماعی از طریق قانون «خصیصه اساسی دنیای مدرن است. بسیاری از نویسندگان باور دارند که حقوق (قانون) به عنوان مطلوبی ضروری و ابزار ایجاد تغییر و تحول، بهتر از دیگر ابزار تغییر کارآمد است» (Gurvitch, 1947: 12). التزام به مقررات و رویکرد تأثیرگذاری آن‌ها بر جامعه در پیشبرد جامعه مؤثر است. در جوامع

1. judicial re-interpretations

۲. در بسیاری از نظام‌های حقوقی به‌ویژه در کشورهای با سیستم کامن‌لاو (common law)، حقوق‌دانان و قضات عقیده دارند که نه تنها حق، بلکه وظیفه قضات است که به تغییرات اساسی در طرز تفکر عمومی مردم توجه داشته باشند و اگر قضات بزرگ در جهت حل مشکلات جدید اجتماعی با مقررات و اصول تدوین‌شده مبارزه نمی‌کردند، نظام کامن‌لاو ناکارآمد می‌شد. تصمیماتی که مبین چنین انقلاب‌های قضایی است، اندک هستند، اما نقش ویژه‌ای در تحولات اجتماعی و حقوقی داشته‌اند. هر یک از این تصمیمات مبین دوره اجتماعی جدیدی بوده و مبنای تصمیم‌های عادی زیادی شده‌اند. به‌عنوان نمونه، می‌توان به دعوی رایلندز علیه فلچر (Raylands V. Feltcher) اشاره کرد که در این مورد اصول مربوط به مسئولیت مدنی -که در جامعه کشاورزی رایج بود- به قلمرو عملیات صنعتی تسری یافت و با این کار، قاعده نوینی به جا گذاشته شد. البته باید توجه داشت که نقش قضات در کشورهای با سیستم حقوقی مدون (مانند ایران) اندک بوده و اصولاً موظف هستند که بر اساس قوانین مصوب عمل کنند (سماواتی، ۱۳۷۵: ۲۰۹-۲۰۸).

امروزی حاکمیت قانون در تغییر اجتماعی زودبازده‌تر از مطالعات و فعالیت نظری بر شهروندان است. در بسیاری از حوزه‌های زندگی بشر همچون آموزش^۱، روابط نژادی^۲، مسکن^۳، حمل و نقل^۴، مصرف انرژی^۵، حفاظت از محیط زیست^۶ و پیشگیری از جرم^۷، قانون و دادخواهی قضایی (پیگیری قضایی)^۸ ابزار مهمی برای تغییر هستند (Vago, 2012: 316-317). قانون با تأسیس نهادهای مختلف اجتماعی، نقش مستقیمی در تغییرات اجتماعی ایفا می‌کند که به تبع آن تأثیر مهمی بر جامعه می‌گذارد^۹.

قانون در بسیاری از موارد با سازمان‌های اجتماعی به منظور تشکیل رابطه مستقیم بین قانون و تغییر اجتماعی در تعامل است (Vago, 2012: 317-318). تغییر اجتماعی از طریق دادخواهی همواره یک ویژگی مهم جامعه آمریکا بوده است^{۱۰}. در هر دو صورت، چه محصول عمل تغییر، سازنده باشد یا مخرب، حقوق (قانون) می‌تواند دستگاه فکری موثری برای تغییرات اجتماعی باشد (Haynes, 1974: 660).

ز. نسبت قوانین و انتظارات عمومی

اصولاً قوانین باید با انتظارات عمومی و ارزش‌های فرهنگی افراد جامعه مطابقت داشته باشند و «هر اندازه که درجه هماهنگی و سازگاری قوانین با روحیات اجتماعی و مطالبات عمومی

-
1. education
 2. race relations
 3. housing
 4. transportation
 5. energy utilization
 6. protection of the environment
 7. crime prevention
 8. litigation

۹. مانند الزام اجباری به حضور در کارگاه آموزشی برای روزرسانی کیفیت نیروی کار، که به نوبه خود با کمک به افزایش رشد صنعتی، نقش مستقیمی در تغییرات اجتماعی دارد.

۱۰. به منظور نشان دادن نقش دادگاه‌های عالی در تغییرات اجتماعی کشورهای دارای سیستم «کامن‌لاو»، می‌توان به اقدامات دادگاه عالی آمریکا در منع تبعیض نژادی علیه سیاه‌پوستان، رفع مجازات اعدام (اگرچه بعداً برخی از ایالت‌ها آن را مجدداً برقرار کردند)، متحول کردن قانون مربوط به سقط جنین و صدور دستور به رئیس جمهور آمریکا (نیکسون) که به استعفای وی انجامید، اشاره کرد.

سنخیت بیشتری داشته باشد، جامعه‌پذیری حقوقی بهتر و اجرای مقررات و التزام عملی به آن‌ها به مراتب مشهودتر خواهد بود (صانعی، ۲۵۳۵: ۷۶). به عبارت دیگر، اجتماعی شدن قواعد حقوقی در گرو پذیرش عمومی و انطباق آن با سلاقی و انتظارات شهروندان خواهد بود. در تعارض میان انتظارات عمومی و ارزش‌های فرهنگی مرسوم در جامعه با قوانین مصوب، معمولاً نزاع به نفع باورهای مستقر در جامعه تمام خواهد شد و مقرراتی که با روحیات و باورهای مردم سنخیت نداشته باشد، محکوم به نسخ و طرد هستند. در عالم حقوق، جامعه‌پذیری صرفاً امری یک سویه نیست که بر اساس آن تنها مقررات باید به نحو کامل منطبق بر انتظارات عمومی باشد، بلکه در کنار جامعه‌پذیری، کنترل اجتماعی (کنترل حقوقی و پیشگیری) نیز لازم است. جامعه‌پذیری و کنترل اجتماعی هر دو از وسایل تحقق نظم اجتماعی و مکمل یکدیگر هستند.

در جامعه‌پذیری معیارهای جامعه به افراد آموزش داده می‌شود و سپس جامعه از طریق کنترل اجتماعی نظارت دائمی بر رفتار افراد برقرار می‌کند که مطابق با معیارهای جامعه رفتار نمایند. کنترل اجتماعی مربوط است به تنظیم رفتار افراد بالغی که مرحله جامعه‌پذیری را گذرانیده‌اند، ولی هنوز هم گرایش به عدول از تطابق با ملاک‌های هنجاری جامعه دارند (سلیمی، ۱۳۸۵: ۴۵۶). گاهی نیز باورداشتهای جامعه و انتظارات عمومی با محتوای قوانین موضوعه سنخیت ندارند. این امر دو حالت دارد؛ در حالت اول، انتظارات عمومی و باورهای جامعه در مسیر تحول نسبت به مقررات قانونی، سریع‌تر عمل می‌کنند و تأسیسات حقوقی به علت محافظه‌کاری و ثبات - که از مشخصات اصلی هر نظام حقوقی است - از این تحولات عقب می‌مانند و به مثابه مانعی در برابر پیشرفت عمومی اجتماع ظاهر می‌شوند. از این امر به «تحول انتظارات عمومی و جمود نهادهای حقوقی» یاد می‌شود. به تعبیر دیگر، می‌توان از آن به «عقب‌ماندگی حقوقی» و «پیشرفتگی فرهنگی» یاد کرد، که جامعه را دچار بی‌تعادلی خواهد کرد» (صانعی، ۲۵۳۵: ۱۷۴) و نظم اجتماعی (از منظر علوم اجتماعی و باورهای پذیرش شده در سطح جامعه) را با نظم حقوقی مستقر در اصطکاک قرار خواهد داد.

این بی‌تعادلی در هنجارهای اجتماعی و هنجارهای حقوقی تا سطوح متفاوتی می‌تواند نمود پیدا کند و حتی هنجارهای حقوقی بنیادین و اساسی را تهدید به نسخ و تحول نماید. در حالت دوم، گاهی پیشروان سیاسی جامعه و قانون‌گذاران، قوانین و آداب و رسوم موجود را

مانع پیشرفت و تحول تلقی می‌کنند و درصدد تغییر قوانین (پیش‌تر از پذیرش اجتماعی و فرهنگی) برمی‌آیند و مقرراتی وضع می‌کنند که با ارزش‌های فرهنگی مسقر و انتظارات عمومی جامعه تعارض دارد. مصداق این امر، وضع قانون «کشف حجاب» در سال ۱۳۱۴ شمسی بود که به موجب آن زنان و دختران ایرانی در استفاده از چادر، روبنده و روسری منع شدند، در حالی که سیاست‌گذاران وقت بر این باور بودند که با این امر، پیشرفت و توسعه زودتر تحقق خواهد یافت و حجاب را مانعی دیده بودند؛ که با تصویب این قانون درصدد تحول اجتماعی جامعه برآمدند (صلاح، ۱۳۸۴: ۱۲۲-۱۱۸). اما این قانون زمینه پذیرش اجتماعی نداشت و در بستر عمومی جامعه بازتاب معکوس داشت و زنان به صورت‌های متفاوتی نسبت به آن عکس‌العمل نشان دادند و از اجرای آن امتناع کردند.

بنابراین، اگر تعارض و تضاد میان انتظارات عمومی و قوانین موضوعه پدیده باشد، در این صورت قوانین موضوعه قدرت تأثیرگذاری خود را از دست می‌دهند و در صورتی که هیأت حاکمه درصدد اجرای قواعد و قوانین تحمیلی باشد، در این صورت واکنش‌های منفی اجتماعی را به وجود خواهد آورد. بالعکس، در برخی موارد، قانون نیز می‌تواند از وسایل تغییر و تحول اجتماعی باشد. اگر قانون با انتظارات اساسی مردم مغایرت غیرقابل حل نداشته باشد، می‌تواند رفتارهای خاصی را به مردم تحمیل کند و این رفتارها هرچند در ابتدا ممکن است بدون باور صورت پذیرد، ولی نهایتاً سبب تغییراتی در روحیه و باورداشت‌های جامعه می‌شود.^۱

نتیجه‌گیری

مصاف «ثبات» و «تغییر» در تکامل حیات اجتماعی، سیاسی و حقوقی جامعه نقش قابل توجهی دارد. تغییرات اجتماعی از نظم مستقر اجتناب می‌کنند و در بسیاری از مواقع تهدیدی بر نظم

۱. در مورد مسئله ساهپوستان آمریکا این امر به خوبی قابل مشاهده است. در ابتدا دولت فدرال آمریکا قوانینی وضع کرد و باعث رفع تبعیض در برخی اماکن شد، اما این قوانین نتوانستند به سهولت و سرعت پیش‌دآوری مردم را که امری ذهنی و روانی است، اصلاح کند. ولی در هر صورت مردم به ضرورت رعایت مقررات مجبور شدند و از تظاهر به تبعیض در اماکن عمومی اجتناب کردند. این امر منجر به تماس بیشتر سفیدپوستان و سیاه‌پوستان در شرایط متساوی شد و سرانجام منجر به تحولاتی در روحیات و تقلیل پیش‌دآوری در سفیدپوستان متعصب شد.

موجود هستند که این تهدید در مرحله اول نظم اجتماعی و در گام بعد، نظم حقوقی حاکم بر ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه را فرا خواهد گرفت. گاهی دامنه تغییرات اجتماعی - سیاسی کلیت نظم حقوقی را دستخوش تغییر و تحول قرار می‌دهد و گاهی نیز این تغییرات به اصلاحات حقوقی قانع است. برای تنظیم این تهدیدات (تهدید نظم حقوقی در ممانعت از ضرورت تغییرات جامعه و تهدید تغییرات زیاد جامعه برای استقرار نظم حقوقی)، حداقلی کردن اصطکاک میان آن‌ها و بالابردن بهره‌وری این تعارض ظاهری، لازم است میان آن‌ها رابطه و تعاملی برقرار باشد و با درک درست از همدیگر و پذیرش حدود شرایط هر کدام (توسط دیگری)، هم انتظام جامعه و هم تحول آن تضمین شود. بدیهی است که هیچ نهاد اجتماعی، حتی قوانین و مقررات حقوقی نیز نمی‌توانند خود را مصون از دامنه تغییرات جامعه بدانند. در نتیجه، حقوق ناچار است با این تحولات همگام گردد و یا دست‌کم چون سایه‌ای آنها را تعقیب کند.

تغییرات اجتماعی نیز برای ثبات خود از یک سو و الزامی کردن پذیرش آن از سوی دیگر، نیازمند ابزارهای نظم حقوقی و ضمانت اجرای آن است. گاهی لازم است باور جامعه را نسبت به یک امر تغییر یابد، که این کار نیازمند ابزارهای دستوری مؤثرتر از «جامعه‌پذیری»، «فشار» و «تحمیل اجتماعی» است. ابزار مؤثر برای ایجاد چنین تحولات اجتماعی، در دستگاه هنجاری نظم حقوقی تعبیه شده است، هرچند نظم حقوقی نیز گاهی به عنوان مانعی برای تغییرات اجتماعی ظاهر می‌شود؛ گاهی مانع تحرکات و تحولات جامعه است و گاهی نیز برای نهادینه‌شدن نیازمند پذیرش اجتماعی است. بنابراین، این دو نیازمند یکدیگرند و برای سامان اجتماعی و حقوقی جامعه باید درک متقابلی از هم داشته باشند و بتوانند نسبت‌سنجی مناسبی از جایگاه خود در بستر حیات اجتماعی جامعه داشته باشند.

نسبت میان نظم حقوقی و نهضت تحولی اجتماع باید رابطه‌ای دو سویه باشد؛ نظم حقوقی ضمن حفظ ثبات جامعه، متناسب با تحول اجتماع، به دگرگونی‌های لازم پاسخ دهد و از سوی دیگر، اجتماع در راستای تغییرات خود به کلیت نظم حقوقی توجه داشته باشد و به مثابه تهدیدی جدی برای آن ظاهر نشود. بنابراین، هر میزان هماهنگی و سازگاری قوانین با روحیات اجتماعی و مطالبات عمومی سنخیت بیشتری داشته باشد، جامعه‌پذیری حقوقی و

التزام عملی به مقررات مشهودتر خواهد بود. لذا در عالم حقوق، جامعه‌پذیری صرفاً امری یک‌سویه‌ای نیست که بر اساس آن تنها مقررات باید به نحو کامل منطبق بر انتظارات عمومی باشد، بلکه در کنار جامعه‌پذیری، کنترل اجتماعی (کنترل حقوقی و پیشگیری) نیز لازم است. لذا برای انسجام نظم اجتماعی جامعه و حفظ پویایی آن، با توجه به خصالت ذاتی جامعه در تغییرپذیری و نظم حقوقی در ایجاد ثبات، لازم است که تغییرات اجتماعی - سیاسی و نظم حقوقی درک متقابلی از یکدیگر داشته و در تعامل مستمر با یکدیگر باشند.



منابع

- ابدالی، مهرزاد (۱۳۸۹)، تحلیل مفاهیم اعتبار حقوقی و هنجار حقوقی، مدرس علوم انسانی-پژوهش های حقوق تطبیقی، شماره ۲.
- اراکي، محسن (۱۳۸۰)، نقش تحولات اجتماعی در نظریات فقهی، مجله حکومت اسلامی، شماره ۱۹.
- برک، پیتر (۱۳۸۱)، تاریخ و نظریه اجتماعی، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- ترویه، میشل (۱۳۸۶)، فلسفه حقوق، ترجمه مرتضی کلانتریان، چاپ اول، نشر آگه.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۸۳)، تحلیلی از اندیشه پیریوردیو درباره فضای منازعه آمیز اجتماعی و نقش جامعه شناسی، مجله مطالعات جامعه شناختی، شماره ۲۳.
- جعفری، مرتضی (۱۳۷۱)، واقعه کشف حجاب؛ اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی و مؤسسه پژوهشی و مطالعات فرهنگی.
- راسخ، محمد (۱۳۸۴)، بنیاد نظری اصلاح نظام قانونگذاری، دفتر مطالعات حقوقی مجلس شورای اسلامی.
- _____ (۱۳۸۵)، ویژگی های ذاتی و عرضی قانون، مجله مجلس و راهبرد، شماره ۵۱.
- رمضانی، رضا (۱۳۸۶)، حجاب در ایران (بررسی وضعیت حجاب در ایران از سال های آخر حکومت پهلوی دوم تا پایان جنگ تحمیلی)، مجله مباحث بانوان شیعه، شماره ۱۱.
- سلیمی، علی و محمد داوری (۱۳۸۵)، جامعه شناسی کجروی، قم، چاپ دوم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- سماواتی، حشمت‌الله (۱۳۷۵)، حقوق و تغییرات اجتماعی، دیدگاه‌های حقوق قضایی، شماره ۳.
- سیف‌اللهی، سیف‌الله (۱۳۸۶)، مبانی جامعه‌شناسی، انتشارات جامعه‌پژوهان سینا، ۱۳۸۶.
- شهوری، احمد (۱۳۸۴)، مکتب حقوق طبیعی، چاپ اول، نشر همراه.
- صانعی، پرویز (۲۵۳۵)، حقوق و اجتماع؛ در رابطه حقوق با عوامل اجتماعی و روانی، جلد اول، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه ملی ایران.
- صلاح، مهدی (۱۳۸۴)، کشف حجاب، زمینه‌ها، پیامدها و واکنش‌ها، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- طباطبایی، سید محمد صادق (۱۳۸۲)، مبانی تطبیق‌پذیری قوانین اسلامی با تحولات اجتماعی، مجله نامه مفید، شماره ۴۰.
- علیزاده، عبدالرضا (۱۳۸۷)، مبانی رویکرد اجتماعی به حقوق، چاپ اول، انتشارات سمت.
- غفاری، غلامرضا و عادل ابراهیمی لویه (۱۳۸۸)، جامعه شناسی تغییرات اجتماعی، چاپ پنجم، نشر آگرا.
- گی‌روشه (۱۳۸۵)، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، چاپ هجدهم، نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷)، پیامدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، نشر مرکز.
- لوی برول، هانری (۱۳۷۶)، جامعه شناسی حقوق، ترجمه ابوالفضل قاضی، چاپ سوم، نشر دادگستر.

- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۷۴)، مبانی تطبیق پذیری قوانین اسلامی با تحولات اجتماعی، مجله نقد و نظر، شماره ۵.
مور، ویلبرت ای (۱۳۸۱)، تغییر اجتماعی، ترجمه پرویز صالحی، انتشارات سمت.
نورایی، مهدی (۱۳۹۲)، گزارش پژوهشی تعدد مراجع قانون‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران، مرکز تحقیقات شورای نگهبان، شماره مسلسل ۱۳۹۲۰۰۳۱.
ویژه، محمدرضا (۱۳۹۲)، تحلیلی بر روابط دولت و نظم حقوقی، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره پنجم، شماره اول.
همیلتون، پیتر (۱۳۷۹)، تالکوت پارسونز، ترجمه احمد تدین، نشر هرمس، چاپ اول.

- Haynes, Jane Banfield (1974). Book Review: Law And Social Change, By Jacobe S. Ziegel (Ed), **Osgoode Hall Law Journal**, vol 12, Number 3, Article 9.
Gurvitch, Georgis (1947). **Sociology Of Law**, Harvard University.
Kelsen, Hans (1982). The Concept Of The Legal Order, **The American Jnl Of Jurisprudence**, vol 27, Issue 1.
Naget Stuart S (1970). **Overview Of Law And Social Change In Law And Social Change**, Sage Publication.
Sarat, Austin (2007). **The Blackwell Companion To Law And Society**, Blackwell Publishing.
Şeker, Murat (2002). Can Law Be An Agent Of Social change?, **Ankara Law Review**, vol 13.
Stewart, Iain (1991). The Critical Legal Science Of Hans Kelsen, **Journal Of Law And Society**, vol 17.
Vago, Steven (2000). **Law and Society**, Prentice Hall Publication, Sixth Edition.
Vago, Steven (2012). **Law and Society**, Prentice Hall Publication, Tenth Edition.





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی